

شعر انتفاضه، ستیزه جو و امیدوار

■ نرگس گنجی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه تهران □□

چکیده

در این مقاله کوشیده‌ایم «شعر انتفاضه» را به عنوان مرحله جدیدی در شعر مقاومت فلسطین بررسی کنیم و نشان دهیم که در این مرحله از تاریخ ادبیات عربی و فلسطینی، صرف نظر از فراز و فرودهای هنری در آثار شاعران پیشکسوت یا نوظهور - در یک تحلیل محتواگرایانه - دو عنصر اساسی «امیدواری» و «ستیزه‌جویی» بسیار قابل اعتنا است.

این رویکردها هنگامی وضوح بیشتری می‌یابند که نگاهی اجمالی به گذشته شعر مقاومت فلسطین بیفکنیم و احساس دلزدگی و خستگی از وضعیت زمانه و انتظاری مبهم برای آینده بهتر را دریابیم.

ظهور نسل جدید - یعنی کودکان سنگ‌انداز - که به خاطر آنان گاه از نهضت اخیر فلسطین (الانتفاضه) به عنوان قیام سنگ (ثورة الحجارة) و گاه به نام قیام کودکان (ثورة الاطفال) یاد می‌شود، از مضامین اساسی و یکی از محورهای امید به آینده در این شعر است. شعر انتفاضه همچنان که بیانگر اعجاب شاعر و الهامگیری غنی او از ظهور چنین نسلی است، سازش و تسلیم در برابر دشمن را تحقیر می‌کند و به نمایندگی از ملت فلسطین آنان را با دست تھی به نبرد می‌خواند.

کلید واژه‌ها: شعر انتفاضه، ادبیات فلسطین، ادبیات مقاومت

۱. مقدمه

نخستین سالهای دهه هشتاد برای اندیشه و شعر فلسطینی، سالهای خستگی و دلزدگی بود. فلسطینیان باگذشت چهل سال از پیدایش مشکل اشغال فلسطین، از یاری و صداقت دولتهای عربی و محافل بین‌المللی ناامید شدند و تنهایی و غربت خود را بیش از پیش احساس کردند. حضور کلماتی که از خستگی و دلزدگی حکایت می‌کرد، آینده «شعر مقاومت فلسطین» را در بحرانی سرگیجه‌آور فروبرد. احمد حبور چنین سرود: ادرك التعب القافله [۱] (خستگی به کاروان رسیده است). سمیع القاسم ندا سرداد: یا ایها الموتی بلاموت / تعبت من الحیاة بلا



حياة/ وتعبت من صمتي / ومن صوتي / تعبت من الرواية والرواة / ومن الجناية والجناة /
ومن المحاكم والقضاة [۲] (ای مردگان بی هیج مردنی / خسته‌ام از زیستن بی هیج زندگی / و
خسته‌ام از سکوت / از صدایم / خسته‌ام از روایت و راویان / و جنایت و جانیان / و محاکم و
قاضیان...)

و محمود درویش موسیقی جادویی خود را نواخت: انتهت رحلة الفجر / و تعبنا من
السفر [۳] (کوچ کولیان به انتها رسید / و از سفر خسته شدیم).

و همو مانند احمد دحبور و سمیع القاسم، فلسطینی را به ادامه مبارزه در تنهایی
فراخواند: ... ایها اللحمُ الفلِسطینیُّ، یا موسوعةَ البارود منذُ المنجنيقِ الی الصواریخِ التی
صُبِعَتْ لِإِجْلِكَ فی بِلَادِ الغَرْبِ، یا لحمَ الفلِسطینیِّ فی دولِ القبائلِ و الدَّویلاتِ التی اختلفتْ
علی ثمنِ الشَّمندرِ و البَطاطا، و امتیازِ الغازِ و اتحدت علی طردِ الفلِسطینیِّ من دَیبه / تجمّع ایها
اللحمُ الفلِسطینیُّ فی واحدٍ / تجمّع و اجمّع السَّاعد / لتکتبَ سورةَ العائد [۳] (ای گوشت
فلسطینی! ای دایرة المعارف باروت از منجنيق تا موشک‌هایی که به خاطر تو در کشورهای
غربی ساخته می‌شود! ای گوشت فلسطینی در ملوک الطوائف و دولت‌های کوچکی که در قیمت
چغندر و سیب زمینی و امتیاز گاز اختلاف کردند و بر طرد فلسطینی از خونس متحد شدند!
فراهم آی! ای گوشت فلسطینی در یک تن، فراهم آی و بازوی [یاوری] را فراهم آور، تا سورة
بازگردنده را بنگاری).

لکن حوادث سالهای پایانی دهه هشتاد، تیرگی سحرگون این یأس و تنهایی را به صبحدم
روشن و امیدبخش تبدیل کرد.

۲. طلوع امید

در اواخر سال ۱۹۸۷ شورشی عمومی فلسطین را فراگرفت که دارای ویژگی‌های قابل توجهی
بود. این شورش گرچه به بهانه حادثه‌ای آغاز شده بود، ولی به صورت یک قیام مستمر درآمد
و بانام «انتفاضة فلسطین» نظرها را در سراسر جهان به خود جلب کرد: انقلابی از جانب
عادیترین توده‌های مردم (کودکان، زنان، پیران و جوانان) در مناطق اشغالی و اردوگاه‌های
فلسطینی و با ساده‌ترین سلاح‌های عالم: تیر و کمان اسباب بازی، فلاخن و پاره سنگ.

این قیام، طلوع امیدی بود که ادیبان عرب و فلسطینی در انتظارش بودند. سیل اشعار و
مقالات به جانب مطبوعات فلسطینی، سوری و لبنانی سرازیر شد. در آفرینش این آثار از ادیبان
با سابقه تا عادیترین توده‌های اعراب و مسلمانان شرکت دارند و این امر همچنان که
نشان‌دهنده عظمت، وسعت و اصالت انتفاضة است، کار قضاوت درباره شعر این مرحله را که
به «شعر انتفاضة» شهرت دارد، با دشواری روبه‌رو ساخته است.

صاحب‌نظران معتقدند که این محدوده زمانی (یک دهه) برای پیش‌بینی وضعیت نهایی این



شعر کافی نیست. به علاوه منابع تحقیق به علت پراکندگی و وجود سانسور به حد کافی در دسترس محققان قرار ندارد و هر قضاوتی درباره این شعر بر پایه استقرای ناقص خواهد بود. این نکته را نیز باید افزود که ماهیت مرز ناشناس انتفاضه، که مسأله فلسطین را از محدوده جغرافیایی خود به دایره وسیع عربی و اسلامی کشانده است، نشان می‌دهد شعر انتفاضه را نمی‌توان به شاعران فلسطینی محدود ساخت.

با وجود آنکه در ارزشهای ادبی شعر انتفاضه اختلاف مراتب وجود دارد، مروری بر نمونه‌های این شعر، ویژگیهای مشترکی را از نظر فضای حاکم بر افکار و مضامین آن نشان می‌دهد. یکی از بارزترین این ویژگیها، روح امید به آینده روشن است. کودکان سنگ‌انداز فلسطینی که محور الهام و مایه امید شاعران انتفاضه‌اند، نماینده نسل جسور و شکست‌ناپذیر آینده هستند. انتفاضه، ادیبان عرب و فلسطینی را معتقد ساخته است که وضعیت رژیم صهیونیستی و تفکر نژادپرستانه حاکم بر آن به روال سابق ادامه نخواهد یافت. امید به پیروزی و آینده روشن باعث شده است که شاعران انتفاضه با لحنی ستیزه‌جویانه دشمن را مورد خطاب و عتاب قرار دهند و حرکت‌های سران سازشکار عرب را آماج طعن و تمسخر قرار دهند و زبان به ستایش نسل نو و انقلاب فلسطین بکشایند. آنان طلوع ستاره جدیدی را در افق حیات خود احساس کرده‌اند:

من أين يطلعُ كوكبي؟

لدمي... / صهيلاً البرتقال

للأرض... / زهُرُ الخيل

للأطفال... / اجنحة الحجارة والثمار

لنشيدهم صورت الحياة [4]

(ستاره‌ام از کجا طالع است / شبیهه پرتقال از خون من است و شکوفه اسبان از زمین / بالهای کودکان سنگ و میوه است / و سرودشان صدای زندگی دارد).

۳. کودک سنگ‌انداز

شاعر فلسطینی که بالهام از اساطیر ملی، نجات فلسطینی را در «غول بطری» (مارد القمقم) و «پرنده تندر» (طائر الرعد) جستجو می‌کرد، اکنون نجات‌دهنده را در سیمای کودکان انقلابی می‌نگرد و او را مقتدای خود می‌یابد:

يا ايها الولد الكرملی / سلاماً و قبلة

بحبک للأرض علمتنا الحبّ كله

إذا الليل خلخلَ فينا عمود الجهات

فأنت لوجه فلسطین قبلة [5]



ای فرزند کرملی / سلام و بوسه نثارت باد / با عشق خود به میهن تمام عشق را به ما آموختی /
و چون شب جهت نما را از ما نهران داشت / تو جهت نمای فلسطین شدی).
و با او بیعت کرده، پیامبر بشارتش می‌داند: **تُبَايِعُكَ الْآنَ، أَنْتَ النَّبِيُّ عَلَى سَفْحِ أَحْلَامِنَا [۵]**
(اکنون با تو پیمان می‌بندیم که تو پیامبری بر دامنهٔ رویاهای ما).
شاعر الجزایری، عبدالله عیسیٰ لحیلج، معتقد است که کودک سنگ‌انداز امید و عزت را به
جامعهٔ عربی بازگردانده است:

لَكَ الْمَجْدُ طِفْلاً يَضُمُّ إِلَى صَدْرِهِ بَاقَةَ مِنْ حَجَرٍ
وَذِكْرِي عَنِ اللَّاحِثِينَ الْحَيَارِيِّ الْعَجْرِ

وَيَزْرَعُ فِي يَأْسِنَا الْأُمْنِيَّاتِ وَفِي لَيْلِنَا نَطْفَةَ مِنْ شِعَاعٍ...
وَكُنَّا أَخْفُ مِنَ الرِّيحِ... كُنَّا وَاتَّقَهُ فِي النَّاسِ وَزَنَا
فَصِرْنَا بِفَضْلِ الْجِجَارَةِ أَضْوَى جِبَاهاً وَأَبْهَجَ لُونَا...

لَكَ الْمَجْدُ طِفْلاً يَضُمُّ إِلَى صَدْرِهِ بَاقَةَ مِنْ حَجَرٍ [۲]

(شکوهِت باد ای کودکی که گلدستهٔ سنگ و یاد پناهندگان آورده را به سینه می‌فشاری / و در
نومیدی ما امید و آرزو و در شب ما نطفهٔ نور می‌کاری... / و از باد سبکتر بودیم و کم‌مقدارترین
مردمان / و اکنون از دولت سنگ، درخشانترین پیشانیها و شکفته‌ترین رنگها را داریم... /
شکوهِت باد ای کودکی که گلدستهٔ سنگ را به سینه می‌فشاری).

شاعر هنگامی که به کودک شجاع و سنگ‌انداز فلسطینی می‌نگرد، او را درحالی می‌بیند که
دسته‌گلی از جنس سنگ را به یاد آوارگان و پناهندگان در بغل دارد و با حرکت و تکاپوی خود
به اعراب و مسلمانان که در اثر خاموشی و ضعف خوار شده‌اند، عزت و آبروی مجدد می‌بخشد.
او از این امید آفرینی به «کاشتن» تعبیر کرده است تا دلالتی بر بارآوری و شکوفایی و برکت
باشد.

کودک سنگ‌انداز برای شاعران عرب تداعیات و الهامات فراوانی داشته است. معروفترین
آنها داستان قرآنی «مرغان ابابیل» است که سنگهای «سَجِیل» را به سوی کافران پرتاب
می‌کردند:

- غداً للطيور الأباييل هذا الفضاء الفسيح [۲] (فردا این فضای گسترده زیر بال مرغان ابابیل
خواهد بود).

- سلامٌ لتلك الأباييل تحمي السلام المدمي [۵] (سلام بر این پرندگان ابابیل که صلح خونین
را پاس می‌دارند).

نسل نوین فلسطین که از میان آتش و خون شکوفا شده است، حاضر نیست راههای تجربه
شده و شکست خورده را دوباره در پیش گیرد. او در مسیر مبارزه هیچ سلاحی را تحقیر
نمی‌کند و می‌داند هر سلاح هنگامی که بر ایمان متکی باشد، قادر است دشمن را عاجز کند. بدین



سبب ریگهای کودکان فلسطینی که بر سر سربازان اسراییل فرود می آید، کم از «سجیل» نیست:
 أَلَمْ تَرَ كَيْفَ رَمَى الْوَلَدُ الْكِرْمَلِيُّ الْحِجَارَةَ؟ فَارْسَلْ رَبُّكَ جَيْشَ الْمَلَائِكِ تَرْمِي مَعَهُ [5] (آیا
 ندیدی که چگونه کودکی کرملی سنگ را پرتاب کرد، پس پروردگارت سپاه ملائک را فرستاد تا
 با او همداستانی کنند؟)

الهام از آیات قرآنی در تعبیری از این دست آشکار است. مبارزه نسل امروز فلسطین چنان
 خالی از شائبه های دنیوی و فرقه ای است که آیات قرآن را در درون شاعران زمزمه می کند و
 حماسه دعوت های توحیدی را در طول تاریخ به یاد می آورد. فلاخن کودک فلسطینی مانند فلاخن
 داوود (ع) سر طاغوت زمان را نشانه می گیرد:

اللَّهُ أَكْبَرُ إِنَّ الْحَقَّ يَنْتَصِرُ فَاضْرِبْ وَشَدِّدْ وَشَدِّدْ أَيُّهَا الْحَجَرُ
 مِقْلَاعُ دَاوُدَ أَنْهَى عَصْرَ مَنْ سَبَقُوا وَجِئْتُ تَبْدَأُ عَصْرًا شَاءَ الْقَدَرُ [6]

(الله اکبر! به راستی حق پیروز است / بزن و سخت گیر و هدف بگیر ای سنگ / فلاخن داوود،
 دوران گذشتگان را به پایان برد / و تو آمدی تا روزگاری را که تقدیر رقم زده است، آغاز کنی).
 شاعران انتفاضه سنگ را هدیه ای آسمانی و سلاحی خدایی می دانند و آن را به سبب
 پیوندش با خاک فلسطین و نیز از آن نظر که پایان ناپذیر و نفوذناپذیر است، مایه الهام خود
 قرار داده اند:

لك المجدُ يا بن الحسيني... ايتاك والقمم الحائرة
 ولا تلتفت للذين استحبوا الحياة على عزة الآخرة
 اذا صحت هل من معين / يلف العروبة صمت مخيف لتصرخ فيك الحجارة:
 لييك اتي هنا حاضرة

أَلَمْ تَرَ؟ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
 وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ بِالْحَجَرِ [2]

(شکوهِت باد ای پسر «حسینی» و بر حذر از سران سرگردان / و رو مکن به آنان که زندگی دنیا
 را از سرفرازی آخرت دوست تر دارند / هرگاه فریاد «هل من معین» کشیدی / عربیت را سکوتی
 مهیب در خود پچید تا سنگ، درون تو فریاد بردارد: اینک منم... / آیا ندیدی که هر که از خدا
 پروا کند، خدا برای او برونشده [از مشکلات] قرار دهد / و با سنگ از جایی که در حساب
 نیاورده باشد [اشاره به آیه ۲ و ۳ سوره طلاق] روزی اش دهد).

۴. مقایسه دو نسل

شاعر برای امید بستن به پیروزی انتفاضه حجت دارد؛ چرا که نسل انتفاضه به خلاف نسل
 گذشته که نسل عقب نشینی بوده، برای هر ستم دشمن، قصاصی آماده کرده است:

تَقُولُ الْمَقَالِيعُ فِي سُورَةِ الْحَجَرِ الْكِرْمَلِيِّ: / هِيَ الْحَرْبُ / عَيْنٌ بَعِينٌ وَسُنٌّ بَسَنٌ / وَلَكِنَّهَا



حربنا/ تأكل الآن كل النصوص الهزيله: غصنٌ بكُلِّ الخَمِيله / وطفلٌ بكُلِّ القَبِيله / وبيتٌ بكُلِّ فلسطين... [5] (فلاخنها در سوره سنگ كرملى مى گویند: / اينك جنگ: چشم در برابر چشم / دندان در برابر دندان / لكن جنگ ما / اكنون همه متون فرسوده را مى خورد [متونى كه مى گفت:] / شاخه‌اى برابر بیشه / كودكى برابر تمامى قبیله / و خانه‌اى برابر همه فلسطین).

در مقایسه میان گذشته و امروز، تفاوت دو نسل آشكار مى شود. نزار قبانی، شاعر سوری، از اولین شاعرانى است كه شيفتگى اش را به انقلاب نسل جديد فلسطین ابراز کرده و مانند آنچه پس از شكست ۱۹۶۷ در منظومه «حاشیه‌هایی بر دفتر شكست» مطرح ساخته، نسل ديروز را سرزنش کرده و به كودكان اميد بسته است:

بَهْرُوا الدُّنْيَا / وما فى يدهم إلا الحجارة
وأصاؤوا كالقناديل / وجاؤوا بالبشارة
قاموا... / وانفجروا / واستشهدوا

وبقينا دُبياً قطيئةً صفجت أجسادها ضد الحرارة [۷]

(دنيا را به شگفتى آورده‌اند / و در دست‌هاشان جز پاره سنگى نيست / چون چلچراغ درخشيدند / و چون مژده‌اى در رسيدند... و ما همچنان مانده‌ايم بسان خرسه‌اى قطبى‌اى كه بدنشان را با لايه ضد حرارت پوشانده‌اند).

او از نسل انقلابى فلسطین مى خواهد كه به راه خطاى پدران خود نروند و در مردانگى معلم مردان باشند:

يا تلاميذ غزّة... علمونا... بعض ما عندكم فنحن نسينا

علمونا بأن نكون رجالاً / فلدينا الرجال صادرنا عجبنا [۷]

(اى دانش آموزان غزه / قدرى از آنچه مى دانيد به ما بياموزيد كه فراموش كرده‌ايم / به ما بياموزيد مردانگى را / زيرا كه مردان ما به خمير بدل شده‌اند).

او حيرت جهان كفر و استكبار را كه نمى تواند پديده غير منتظره انتفاضه را در محاسبات خود بگنجانند چنين تصوير کرده است:

تَسْأَلُ عَنْهُ الصَّحْفُ الكَبْرَى: / أَيْ نَبِي هَذَا القَادِم من كنعان؟

أَيْ صَبِيَّ هَذَا الخَارِج من رَحِم الأَحْزَان؟

أَيْ نَبَاتِ اسْطُورِيَّ / هذا الطالِع من بين الجدران؟

أَيْ نَهْوِر / من ياقوت / فاضت من ورق القرآن؟

تسال صحف من امريكا كيف صبى غزائى / حيفاوائى / عكاوائى / نابلسئى

يقلب شاحنة التاريخ، يكسر بلور التوراة؟ [۷]

(روزنامه‌هاى كثير الانتشار مى پرسند: / كدامين پيامبر است اينكه از كنعان مى آيد؟ كدامين كودك است اينكه از رحم غمها زاده شده است؟ كدامين گياه اسطوره‌اى است / اينكه از ميان



دیوارها سر زده است؟ کدامین رندهای یاقوت / از ورقهای قرآن فیضان کرده است؟
روزنامه‌های امریکایی می‌پرسند: چگونه کودکی غزه‌ای، حیفايي، عکایی، نابلسی کامیون
تاریخ را سرنگون کرده / و شیشه تورات را شکسته است؟
کودک انقلابی و جسور فلسطین ذهن شاعران انتفاضه را به یکباره به خود مشغول داشته
و چنان در چشم و دل آنان بزرگ شده است که در اینکه او فرزند همین امت ستم‌پذیر است،
تردید کرده‌اند:

مِنْ عَالَمِ الْأَرْضِ أُمٌّ مِنْ عَالَمِ النَّجْمِ
مِنْ وَزْدَةِ الْحُلْمِ أُمٌّ مِنْ شَوْكَةِ اللَّدْمِ...
مِنْ أَيْنَ جِئْتُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ عَاجِزَةٌ
فَهَلْ أَتَيْتُمْ إِلَى الدُّنْيَا بِلَارْحِمٍ؟
لَوْ تِلْكَ أَرْحَامُنَا كُنْتُمْ لَنَا شَبِيهَاً
أَكْرَمْتُ سِيْمَاكُمْ عَنْ شُبُهَةِ الرَّحْمِ
لَكِنَّهَا الْأَرْضُ مَلَّتْ مِنْ صَغَارَتِنَا
فَأَنْبَتَتْ جَيْلَهَا الْمَنْشُودُ مِنْ عَدَمٍ
وَسَلَّحَتْكُمْ بِأَحْجَارٍ مَبَارَكَةٍ
مَدِيدَةِ الْعَمْرِ، أُسْطُورِيَّةِ الْكَرَمِ
لَسْتُمْ بِأَطْفَالِنَا، فَالْعَجْزُ مِنْ جَدَلٍ
يُعْطِي النَّقِيضَ، وَطَالَتْ دَوْرَةُ الْعُقْمِ...
سَمُّوا يَتِيمًا صَغِيرًا فَاقْدَأْ أَبُ
وَاقْدَأْ الطِّفْلَ بَعْدَ الْيَوْمِ فِي يَتِيمٍ [۸]

(از عالم خاکم یا عالم ستارگان، از گل رؤیا یا خار پشیمانی... / از کجا آمده‌اید؟ رحمها از
آوردنتان عاجزند / آیا بی‌رحم به این دنیا قدم نهاده‌اید؟ / اگر زادگان ما یبید به ما شباهت داشتید
ولی نشانهایی به رخساره دارید که شما را از شبه خویشاوندی با خود پاک می‌دانم / زمین از
حقارت ما افسرده شد و نسل موعود خود را از عدم رویانید / و شما را به سنگهای مقدسی با
عمر بی‌پایان و سخاوت اسطوره‌ای مسلح ساخت / شما فرزندان ما نیستید زیرا ناتوانی از جدل
موجب نقیض می‌گردد و این دور بی‌ثمری به طور انجامیده است... / کودک بی‌پدر را یتیم
خوانده‌اند ولی پس از این هر کس چنین کودکی ندارد، یتیم است).

۵. امید به آینده

رجاء النقاش معتقد است که اصولاً شعر انقلابی، شعری است خوشبین به آینده، زیرا
انقلابیگری به معنای آن است که شاعر طالب تغییر وضع موجود است. در این صورت طبعاً



وضع مطلوبی در نظر دارد که امیدوار است به آن برسد [۹]. شعر مقاومت فلسطین نیز در مجموع خود شعری امیدوار به آینده به شمار می‌رود که اوج این امید در شعر انتفاضه است. شاعر فلسطینی در این مرحله حرکت حوادث را به سوی آینده امیدوارکننده می‌یابد:

أرئى فى سماءِ الشَّرْقِ ميلادَ فِجْرنا الـ

جَدیدِ وَإِنَّ اللیلَ یا قدسُ راحلٌ...

كأنَّ نوامیسَ الوجودِ تبدَّلتْ

وعاد الینا المسلمون الأوائِلُ... [۱۰]

(در آسمان مشرق، میلاد دوباره سپیده دمان را می‌بینم / و شب ای قدس در گذر است / انکار قوانین هستی دگرگون شده و مسلمانان صدر اسلام به سوی ما بازگشته‌اند).

معین بسیسو شاعر برجسته فلسطینی، ده سال پیش از انتفاضه در مقدمه دیوان خود نوشت: آینده برای شاعر بخشی از شعر است. دهان آینده پر از شعر و نیز پر از فلسطین است و شاعر بر لبه خنجر به سوی آینده راه می‌سپرد [۱۱].

امروز تحقق این پیشگویی آشکار است. یکی از نشانه‌های امید در شعر انتفاضه اعتقاد به بی‌مرگی است. این اعتقاد ریشه در شعر مقاومت دارد و نمونه‌هایی از آن را در سروده‌های «محمود درویش»، «توفیق زیاد» و «قدوی طوقان» به وفور می‌توان یافت. شعر فلسطینی گرچه شعر مصائب است، نوحه‌گری در آن راه ندارد. در این شعر تا پیش از انتفاضه، شهادت کمتر مفهوم اسلامی دارد؛ بهشت موعود شاعران فردوس جاویدان نیست، بلکه بهشت آنان تحقق بخشیدن به سرنوشت روشن ملت و آینده آرمانی و تحصیل عدالت به دشمن و اعتراض به تجاوز است [۱۲]. در شعر انتفاضه مرگ راهی است به سوی زندگی سرافرازانه. «عبدالناصر صالح» به استقبال جوانان انتفاضه از شهادت در راه آزادی و استقلال کشورشان اشاره می‌کند و می‌گوید:

يَسَابِقُ الشَّهْدَاءُ / تَلِك رِصَاصَةٌ فِي الرَّأْسِ تَهْوِي

تَحْمَلُ البَشْرِي لِجِيَالِ العَرَبِ / لَمْ يَرِحْلِ الشَّهْدَاءُ

لَكِنَّ انْتِفاضَتَهُمْ عَلٰى مَرِّ السِّنِينَ / تَسْتَقْدُّ الفِكْرَ الفِلَسْطِينِيَّ مِنْ نَارِ الحَطَبِ / لَمْ يَرِحْلِ الشَّهْدَاءُ /

بَلْ دَمُهُمْ عَلٰى الرَّمْضَاءِ / شَعْبٌ تَوَحَّدَ وَاتْتَصَبَ...

الموتُ أَصْبَحَ مَدْخَلًا لِلنَّصْرِ / صَارَ الموتُ مَفْتاحًا لِأَبْوَابِ الحَيَاةِ [۱۳]

(شهیدان بر یکدیگر سبقت می‌گیرند / گلوله‌ای که بر سرفروید می‌آید به نسلهای عرب مؤده می‌دهد / شهیدان از میانه نرفته‌اند ولی قیام آنان در طول سالیان / اندیشه فلسطینی را از آتش سوزی نجات می‌دهد... / مرگ دروازه پیروزی شده است، مرگ کلید درهای زندگی است). دکتر عبدالرحمن بارود - از شاعران اسلامی فلسطین - به دیدگاه قرآن در باره شهادت

اشاره می‌کند و می‌گوید:

رَضَعْنَا مِنَ الْمَوْتِ الْحَيَاةَ... كَأَنَّا
لَأَيْدِي الْمَنِيَا أَسْلَمْتَنَا الْقَوَابِلُ...
وَيَرْحَلُ قَتْلَانَا وَفِي الْحَلِيقِ غَصَّةٌ
يُرِيدُونَ عَمراً ثانياً كى يقاتلوا [١٠]
(از مرگ، شیر زندگی نوشیدیم، گویی قابله‌ها ما را به دست مرگ سپردند... / کشتگان ما از این جهان می‌روند و در گلو بغض عمر دوباره‌ای دارند تا باز بجنگند و کشته شوند).

ع. سازش‌ناپذیری

از نکات جالب توجه در شعر فلسطینی، به ویژه در مرحله انتفاضه، آن است که شاعر فلسطینی با هر عقیده و گرایش، مخالف جریان صلح با اسرائیل است و به شخصیتها و جریانهای سازشکار عربی و فلسطینی به دیده تحقیر می‌نگرد. «أحد عشر كوكباً على آخر المشهد الأندلسي» (یازده ستاره بر پایان صحنه اندلسی) یکی از آخرین سروده‌های محمود درویش است که در چند نشریه عربی انتشار یافته است. عنوان این شعر در حد خود بیانگر بسیاری از مسائل است، از جمله آنکه وضعیت کنونی جامعه عربی بسیار شبیه به موقعیت «اندلس» در اواخر امر است. شاعر در این شعر با مقایسه دو موقعیت می‌گوید که موقعیت اول به اندازه موقعیت کنونی دردناک و فاجعه آمیز نیست؛ زیرا در این مرحله «خودمان به برکندن پرچمهای خود و کاشتن پرچمهای دشمن اقدام کرده‌ایم».

شاعر در قطعه‌ای تحت عنوان «للحقیقة و جهان و الثلج أسود» (حقیقت دو چهره دارد و برق سیاه است)، سران سازشکار عرب را با لحنی تحقیرآمیز مخاطب قرارداده، آنان را «شاه احتضار» می‌نامد:

لم تقاتل لأنك تخشى الشهادة، لكن عرشك نعشك
فأحبل النعش كي تحفظ العرش يا ملك الانتظار
إن هذا السلام ستركننا حَفَنَةً من عُبار
من سيدفن أيامنا بعدنا: أنت... أم هم؟

ومن سوف يرفع راياتهم فوق أسوارنا، أنت أم فارس يائس؟
كل شيء مُعدُّ لنا، فلماذا تُطيل التفاوض يا ملك الاحتضار؟ [١٢]

(نمی‌جنگی، زیرا از شهادت می‌ترسی، ولی تخت سلطنت تو تابوت تو است. تابوت را بردار تا تخت را نگه‌داری، ای شاه انتظار. این صلح ما را به مشتی غبار بدل خواهد ساخت. مفاخر ما را چه کسی دفن خواهد کرد تو یا آنان؟ چه کسی پرچمهای آنان را بر فراز دیوهایمان خواهد افراشت تو... یا سواری نومید؟ همه چیز برای ما آماده است، پس چرا در مذاکرات درنگ می‌کنی ای شاه احتضار؟)

«صالح هوارى»، شاعر فلسطینی انتفاضه، با توسل به شخصیت «ام احمد» به عنوان زن بیدار و انقلابی انتفاضه، پیامهای خود را از زبان او به مخاطبان می‌رساند. ام احمد زنی است که



پاره‌های سنگ را برای فرزند خود و بقیه کودکان «انقلاب سنگ» در تشتی گردآوری می‌کند و جرم او نیز از نظر صهیونیستها همین است. شاعر از زبان این زن فلسطینی، که در شعر او به اسطوره‌ای بدل شده است، بازیهای روانی زمینه‌ساز کنفرانس صلح مادرید را بیان می‌کند:

أَيُّهَا الدَّاهِبُونَ لِمَدْرِيَدَ وَاللهَ يَعْلَمُ أَيضاً إِلَى أَيْنَ
لَنْ تَضْحَكُوا الْيَوْمَ إِلَّا عَلَيْكُمْ / شِتَاءٌ مِنَ الْحُبِّ عَنْ غَيْرِ عَادَتِهِ
يَتَسَلَّقُ هَذَا الْوَجْهَ / قَطِيعٌ مِنَ الشَّأْيِ وَالْمَوْزِ وَالْعَلْبِ الْأَجْنِيَّةِ
يَرَعَى الْإِزْقَةَ وَالْأَرْصَفَةَ / وَالْعِيُونَ الَّتِي تَشْرَبُ إِلَى الْأَرْغَفَةِ
تُوسَّوْسُ أَجْرَائِهَا فِي ضُلُوعِي / أَهَذَا لِأَجْلِ سَوَادِ دُمُوعِي
أَمْ الطَّعْمُ فِي الْفَيْحِ يَصْطَاذُنِي مِنْ عَصَافِيرِ جُوعِي؟ [۱۵]

(ای کسانی که به مادرید روانید / و خدا می‌داند نیز به کجا! امروز جز بر خود مخندید / زمستانی از محبت غیرعادی بر فراز این چهره‌ها می‌چرخد / گله‌ای از چای و موز و بسته‌های خارجی کوچه‌ها و خیابانها را می‌چراند / و رنگ چشمانی که به سوی ناانها خیره شده است، در قفس سینه‌ام طنین انداخته است / آیا اینها به خاطر سیاهی اشکهای من است / یا طعمه‌ام، گنجشکهای گرسنگی‌ام را شکار می‌کند؟)

در این عبارات، شاعر ایجاد رفاه کاذب و موقت را زمینه‌ساز صلح فریبکارانه می‌داند؛ فراوانی و رفاهی که برای سرگرم کردن گرسنگان مبارز آمده است، از این رو خود گله‌ای است چرنده و پیش از آنکه بیخشد، غصب می‌کند. شاعر این دام را که به شکار گرسنگان و ظاهرینان آمده است، آشکار می‌کند و بیان می‌دارد که چگونه هوش فطری زن انتفاضه، محبت‌های زمستانزده بیگانگان را که دامی بیش نیست، تشخیص می‌دهد.

۷. شعر ستیزه‌جو

شعر انتفاضه با آنکه نسل امروز فلسطین را در مبارزه تنها می‌یابد و از حمایت هرگونه قدرت عربی و غربی ناامید است، روی در ستیزه‌جویی با دشمن دارد؛ زیرا در ورای دست‌های خالی یا پر از سنکریزه زنان و کودکان، نیروی عظیمی را دریافته است. سمیع القاسم، چنین شعری رجزگونه می‌سراید:

تَقَدَّمُوا، تَقَدَّمُوا
كُلُّ سَمَاءٍ فَوْقَكُمْ جَهَنَّمُ / وَكُلُّ أَرْضٍ تَحْتَكُمْ جَهَنَّمُ
تَقَدَّمُوا / يَمُوتُ مِنَ الطَّفْلِ وَالشَّيْخِ وَلَا يَسْتَلِمُ
وَتَسْقُطُ الْأُمُّ عَلَى ابْنَائِهَا الْقَتْلَى وَلَا تَسْتَلِمُ
تَقَدَّمُوا / بِنَاقِلَاتِ جُنْدِكُمْ / وَرَاجِمَاتِ حَقْدِكُمْ
وَشَرِّدُوا / وَيَتَمُوا وَهَدَّمُوا / لَنْ تَكْسُرُوا أَعْمَاقَنَا

لَنْ تَهْزَمُوا أَشْوَاقَنَا / نَحْنُ قَضَاءُ مَبْرُمٌ / تَقَدَّمُوا

(به پیش آید / هر آسمانی برفرازتان جهنم است/ و هر زمینی در زیر پایتان جهنم. پیش آید/ کودکان و پیران ما می میرند و تسلیم را نمی پذیرند/ مادر بر اجساد فرزندانش فرو می غلتد و تسلیم نمی شود. به پیش آید با نغزبرهاتان / و کینه بارهاتان / و آواره و یتیم و ویران کنید / ژرفای ما را نخواهید شکست / اشتیاق ما را مغلوب خواهید ساخت. ما قضای محتومیم / به پیش آید).

صراحت و بیان مستقیم از ویژگیهای این شعر است. این صراحت نتیجه فضای خاصی است که انتفاضه ایجاد کرده و شور و حماسه‌ای در دل شاعران نمادگرای فلسطین که به رمز و کنایت سخن می گفتند، افکنده و حتی شاعرانی چون محمود درویش و سمیع القاسم را صید کرده است. اما این صراحت، به نظر ما از ارزش شعر مقاومت نمی کاهد؛ زیرا ویژگیهایی چون موسیقی تأثیرگذار، صداقت، عواطف و ایجاز بسیار، عناصر تشکیل دهنده زیبایی هنری در این گونه آثارند.

یکی از اشعاری که بیانگر تحول عمیق در فضای شعر مقاومت فلسطین همگام با انتفاضه محسوب می شود، شعر «عابرون فی کلام عابر» (رهگذران در سخنی گذرا) سروده محمود درویش است. این شعر که در سال ۱۹۸۸ در شماره ۱۸۶ مجله «الافق» به چاپ رسیده است، لحنی سرشار از تحقیر دشمن و حاکی از اطمینان به پیروزی دارد.

ايها المازون بين الكلمات العابرة

احملوا اسماءكم وانصرفوا / واسحبوا ساعاتكم من وقتنا وانصرفوا

واسرقوا ما شئتم من صوركم تعرفوا / انكم لن تعرفوا

كيف يبني حجرٌ من أرضنا سقف السماء

(ای گذرندگان از میان کلمات گذرا/ نامه‌ایتان را بردارید و برگردید/ ساعتهایتان را از وقت ما بیرون ببرید و بروید/ از آبی دریا و شنهای خاطرات هرچه خواستید بدزدید / و هر چه خواستید عکس بگیرید تا بدانید/ که شما نمی دانید/ چگونه سنگی از سرزمین ما سقف آسمان را می سازد).

اشغالگران از نظر شاعر، عابریانی بیش نیستند که حضوری موقت و تحمیلی در واژه‌های زبان و فرهنگ فلسطینی یافته‌اند. آنان در فلسطین حق آب و گل و ریشه تاریخی و فرهنگی ندارند و در این مرحله از بیداری عمومی ملت فلسطین، وقت آن رسیده است که سرمایه ناپایدار و گذرای خود را برداشته، فلسطین را از لوٹ وجود خود تهی گردانند. اگرچه آنان توانستند گذشته را بر بایند و حال را وارونه جلوه دهند، ولی آینده از آن ملت فلسطین است؛ زیرا این ملت ریشه‌دار در مقابل سلاحهای ناپایدار ساخت دست بشر به سلاح فداکاری و مظاهر اصیل جغرافیا و تاریخ خود (سنگ و باران) متکی است:



مِنْكُمْ السَّيْفُ وَمِنَّا دَمْنَا / مِنْكُمْ الْفِوْلَادُ وَالنَّارُ وَمِنَّا لَحْمُنَا
 مِنْكُمْ دِبَابَةٌ أُخْرَى... وَمِنَّا حَجَرٌ / مِنْكُمْ قُنْبَلَةٌ الْغَازِ وَمِنَّا الْمَطَرُ
 أَيُّهَا الْمَازُونَ بَيْنَ الْكَلِمَاتِ الْعَابِرَةِ

كَالْغُبَارِ الْمَرِّ مَرُّوا أَيْنَمَا شِئْتُمْ وَلَكِنْ / لَا تَمَرُّوا بَيْنَنَا كَالْحَشْرَاتِ الطَّائِرَةِ

(شمشیر از شما و خون از ما/ فولاد و آتش از شما و پاره‌های پیکر از ما/ از شما تانکی دیگر و از ما سنگی/ از شما گاز اشک‌آور و از ما باران/ ای گذرندگان از میان کلمات گذرا/ چون غبار تلخ از هر کجا خواستید بگذرید و اما/ چون حشرات بالدار از میان ما مگذرید).

یکی از تحلیلگران شعر انتفاضه معتقد است که مرحله انتفاضه را دیگر نمی‌توان چون گذشته «مقاومت» نامید، بلکه مبارزه فلسطین وارد مرحله «تحدی» و ستیزه‌جویی شده است و شعر این مرحله نیز شعری است مهاجم و ستیزه‌جو.

۸. نتیجه‌گیری

اکنون شایسته است حاصل مقاله حاضر را در چند نکته خلاصه و نتیجه‌گیری کنیم:

۱. کودک و نوجوان انقلابی فلسطینی در شعر انتفاضه، محور اصلی سخن شاعران است. آنان ظهور نسل انقلابی را با شگفتی ستایش می‌کنند و سران عربی و نسل‌های گذشته را در مقایسه با شجاعت و جسارت این نسل عاری از هرگونه سلاح‌های متداول تحقیر می‌کنند.
۲. شخصیت کودک فلسطینی در شعر انتفاضه با سنگ گره خورده تا جایی که به «طفل الحجارة» شهرت یافته است. کودک و سنگپاره که سلاح ساده او است، برای شاعران الهامات و تداعیات گوناگون دارد که مشهورترین آن، «مرغان ابابیل» و «سنگهای سبیل» است.
۳. زن فلسطینی در شعر انتفاضه حامی نسل نو است و در کنار آنان به شهادت می‌رسد و اسطوره هوشمندی و مقاومت به شمار می‌رود.
۴. امید به آینده و احساس قدرت و ستیزه‌جویی از ویژگیهای شعر این مرحله محسوب می‌گردد که ناشی از تأثیر استمرار و فراگیری نهضت اسلامی فلسطینی است.
۵. شعر انتفاضه مانند خود انتفاضه از الهامات قرآنی و اسلامی به فراوانی برخوردار است.
۶. شعر انتفاضه از مرزهای فلسطین فراتر رفته و منطقه عربی و اسلامی را فراگرفته است تا پاسخی باشد به حرکت ملت فلسطین که خالی از گرایشهای قومی و حزبی و فرقه‌ای به حق برای نابودی باطل اقدام کرده است. بنابراین محدود کردن شعر انتفاضه به مرزهای فلسطین به دور از واقعیت است.

٩. منابع

- [١] دحبور، احمد، ديوان احمد دحبور، بيروت، دارالعودة، ١٩٨٣، ص ٦٨٨.
- [٢] لحيلج، عبدالله عيسى، «اطفال الحجر»، مجله العالم، ش ٢٠٨ (دسامبر ١٩٩١)، ص ٥٢ و ٧.
- [٣] درويش، محمود، حصار لمذائح البحر، بيروت، دارالعودة، ١٩٨٥، ص ١٥ و ٧٤ - ٧٢.
- [٤] ترشحاني، عصام، «اعراس القذيفه»، كتاب الانتفاضه، دمشق، ١٩٨٨، ص ١٧٥.
- [٥] هوارى، صالح، ام احمد، لا تتبع مواويلها، دمشق، اتحاد كتاب العرب، ١٩٨٨، ص ٣٦ - ٣٢ و ٨٥.
- [٦] خير حبال، سعدالدين محمد، «ادب الانتفاضه | الثورة»، ص ٢٣٥.
- [٧] القباني، نزار، ثلاثية اطفال الحجارة، بيروت، منشورات نزار قباني، ١٩٩٠، ص ٣٩، ٥٦، ٦٣.
- [٨] حيدر، حسين، ادب الانتفاضه | الثورة، ص ٩٠ - ٨٥.
- [٩] نقاش، رجاء، محمود درويش شاعر الارض المحتلة، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات والنشر، ١٩٧٢.
- [١٠] بارود، عبدالرحمن، ثلاثه اعوام، قصائد و أناشيد للإنتفاضه، عمان، ١٩٩١، ص ٥٧-٥٦.
- [١١] بسيسو، معين، الاعمال الشعريه الكامله، بيروت، دارالعودة، ١٩٨٨.
- [١٢] الخضراء الجيوسى، سلمى، في قضايا الشعر العربي المعاصر، تونس، ١٩٨٨، ص ١١٢.
- [١٣] خليل، ابراهيم، «على حد السيف»، مجله الآداب، ش ٣ - ١ (١٩٩١).
- [١٤] الزعتره، ياسر، «قصائد وشعراء و مثقفون يرفضون التنازلات الفلسطينيه»، مجله فلسطين المسلمه، ش ١ (١٩٩٣).
- [١٥] هوارى، صالح، «أم أحمد تصرخ محتجّة»، مجله الى الأمم، ش ٢١١٩، (٢٦/١٢/١٩٩١).



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی